

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه هشتاد و نهم؛ ۱۴۰۲/۱۲/۱۴ فقه العروة الوثقى (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

نکات

در ارتباط با معیار بودن اورعیت، مطالبی بیان شد. مطالبی هم باقی مانده که باید با صبر به پایان رساند. قبل از ادامه بحث نکات و سؤالاتی مطرح است:

- دیروز بیان شد که آقای خوئی فرمود: بعض مشایخنا المحققین، ایشان نامی از این ماشیخ نبردند و ما گفتیم که مراد ایشان یا محقق عراقی است یا محقق نائینی. ولی معمولاً آقای خوئی این تعبیر را برای محقق عراقی می آورند. اما دیروز در حین درس حسی به من می گفت شاید این فرد، آقای اصفهانی باشد، زیرا معمولاً شاگردان ایشان، وی را به تحقیق بسیار قبول دارند. حس می کردم جنس مطلب و تعبیر آقای خوئی به ایشان مربوط بود. اتفاقاً دیشب به موسوعة الامام الخوئی مراجعه کردم و دیدم که به آقای اصفهانی ارجاع داده است و من چون آدرسها را بررسی می کنم مراجعه کردم دیدم که همینگونه است. آقای اصفهانی رساله ای به نام «الاجتهاد و التقليد یا فی الاجتهاد و التقليد» که از کتاب بحوث فی الاصول است دارند. این کتاب توسط انشارات اسلامی و جامعه مدرسین چاپ شده است. ایشان این مطلب را در صفحه ۶۴ و ۶۵ بیان کرده است. پس مقصود آقای خوئی از مشایخنا المحققین، آقایان نائینی و عراقی نیستند، بلکه آقای اصفهانی است.
- پرسیده شده: آیا استدلال به آیات قران مثل «یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً» برای اثبات وجوب رجوع به اورع به این بیان که افتاء بیان حق و طبق مفاد آیه اورع قوه تمیز حق از باطل در او اقوا است، آیا استدلال ممکن است؟ خصوصاً اگر مرجعیت به معنای زعامت باشد که راهبری امت در آن است و احتیاج او به این قوه شدیدتر است. به نظر من اگر پرسشگر این سؤال به صورت ذیل در دو بخش مطرح می کردند بهتر بود:
الف) ما گفتیم در مسئله تقلید و مرجعیت، زعامت نیز وجود دارد، حرفی که ما دائماً آن را تکرار می کنیم. آیا مرجعیت، صرف مرجعیت علمی و رجوع جاهل به عالم است؟ یا زعامت و ریاست هم می باشد؟ اگر زعامت و ریاست باشد، انسان بیشتر به این نکته که اورعیت هم لازم است می رسد. یعنی هرچه اورع باشد بهتر است. زیرا بحث زعامت و قدرت است و اگر کسی مقداری ضعیف باشد دچار لغزش می شود، از این رو باید نهادی در درون او باشد تا وی را مهار کند و آن نهاد ورع بیشتر است. این یک سؤال که من بعداً به آن می پردازم.
- ب) در پاسخ به قسمت اول سؤال که وقتی خدای متعال می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً»، این آیه را چگونه معنا می کنید؟ بگوییم که تقوای بیشتر قوت فهم بهتر می آورد؛ پس اگر اورع و غیر اورع داریم، اورع مقدم است. من توصیه می کنیم نسبت به آیات قرآن و ادله دست و دل باز نباشید؛ زیرا اولاً تتقوا الله، اگر تقوا پیشه کنید یعنی شامل

ورعتان هم بیشتر باشد؟! در حالی فرض ما این است که هر دو مجتهد تقوا را دارند. می‌گوییم اورع و غیر اورع و نمی‌گوییم اورع و فاسق. توجه شود که دو مجتهد برابر در سواد که عادل، با تقوا، تارک کبائر و تارک اصرار بر صغیره هستند که حالا یکی از آن دو اورع از دیگری است. پس بحث از تقوا گذشته است. بعد اینکه آیا فرقان به این معنا شود که حتی مسئله را بهتر می‌فهمد یا اینکه خیر، فرقان به این معنای فهم و بصیرت باشد. در قرآن تعبیری به نام «حکمت» داریم که در روایات ما از حکمت به بصیرت تعبیر شده است (لیخرجه من الظلمات الی النور). فرقان، نور باشد. اما اینکه بگوییم احکام را بهتر می‌فهمد این را نمی‌توانیم. دیروز گفتم ممکن است کسی بگوید فردی که عرفانش بالاتر است فهمش بهتر است اما باید آیات را در فضای طبیعی خود معنا کنیم. بالاخره انسان‌هایی که تقوای پیشه هستند به هر مالی دست‌درازی نمی‌کنند و هر حرفی را نمی‌زنند و قطعاً خدا هم کمکشان می‌کند آنها را بصیر می‌کند، دستشان را می‌گیرد و قوت تشخیص آنها را بالا می‌برد، ولی مثلاً آیا مسئله ادبی را هم بهتر می‌فهمند؟! یا رجال را بهتر می‌فهمند؟! و... ما اجمالاً این را نمی‌توانیم بپذیریم، اینجا بعد از تقوا است.

• چند روز است که بحث از تقدم اورع بر غیر اورع می‌کنیم، اصلاً اورع یعنی چه؟ اینجا مشکلی که ما داریم این است که اورع ما در برابر ورع است. یک بار می‌گوییم فلانی کمی هم ورع داشته باش و اینقدر گناه نکن. در عرب می‌گویند: عفت از معاصی، خودداری از معاصی، ورع یعنی انقباض، مثلاً خودش را از شهوات و محرّمات ببندد یا خودش را بگیرد. مشکل این است که در اینجا این معنا مراد نیست. بلکه اینجا اورع مقابل ورع است یعنی مقابل کسی است که گناه نمی‌کند، اصرار بر صغیره ندارد و واجب را انجام می‌دهد. باید خیلی به اورع در اینجا دقت شود، مثلاً ما دیروز می‌گفتیم این فرد نماز شب بهتر می‌خواند، حالا یا آن فرد نماز شب نمی‌خواند یا آن فرد دیگر خیلی آداب نماز شب را رعایت می‌کند. بعد دیشب به ذهنم آمد مگر این فرد اورع است؟! بلکه این فرد اعبد می‌باشد. کسی که ۳۰۰ بار العفو می‌گوید یا دعای ابوحمزه را در قنوت نماز شب می‌خواند این اعبد است. یا مثلاً کسی صبر بیشتری در مریضی دارد و در برابر یک فردی هم است که تا مریض می‌شود پی‌تایی می‌کند؛ در اینجا می‌توان گفت آن کسی که صبر می‌کند اصبر است. اورع به «ابتعد عن الاثم؛ از گناه فاصله گرفت» یا «كف عن الشبهات و المعاصی؛ از معاصی خودداری» معنا شده است. این معانی را نمی‌توان اینجا گفت زیرا ورع هم در اینجا اینگونه است و از معاصی پرهیز می‌کند. اورع را به اعبد هم معنا نگندی که ما دیروز گاهی مثال زدیم و من مثال‌هایم را پس می‌گیرد. پس باید جوری معنا کنیم با اینجا مناسب باشد مثلاً بگوییم نسبت به دنیا زاهدتر است. آیا این معنا به نظر شما خوب است؟ بگوییم اورع عنی «كفّ عن المحرمات و الشبهات و المشتبهات». کف عن المحرمات آن مجتهد ورع هم دارد، زیرا او نیز از محرّمات اجتناب می‌کند. بعد گفتیم خودداری از مشتبهات، یعنی هر غذایی که از هرکجا بیاید نمی‌خورد یا از مشتبهات، مشتبهات لازم نیست شبهه باشد مانند حب دنیای حلال که اشکال ندارد. حب دنیای حلال، نه حرام است و نه مشتبه اما از مشتبهات است. اینطور باید بگوییم. ابن فارس چقدر زیبا می‌گوید و یک معنای عامی بیان می‌کند: «الكف عمّا لا ینبغی؛ از آنچه سزاوار نیست خودداری کند.» سزاوار نیست

چون حرام است، سزاوار نیست چون مشتبه است، سزاوار نیست چون از مشتبهات است. اگر این معنا باشد، باید برخی مثال‌های دیروز را اصلاح کنیم. وصیت بزرگان ما را ببینید، من چند وصیت‌نامهٔ علما را آخر صراط آورده‌ام. پس باید اورع اینگونه معنا کنیم. حالا اگر کسی دفتر مرتبی داشته باشد چه اشکالی دارد؟ حتی طبق برخی از نگاه‌ها بهتر و لازم است، اما طبق برخی نگاه‌ها اینگونه نیست. پس باید حواسمان باشد که اورع را چگونه معنا می‌کنیم. پس اورع را به اعد که مثال دیروز ما بود یا به اصبر معنا نکنیم. یا اورع را به شلختگی در زندگی معنا نشود. برخی متأسفانه اورع را به شلختگی در زندگی و لباس و... تعبیر می‌کنند. پس بگوییم اورع در بحث ما کسی است که در بخش شبهات و مشتبهات غیر ضروری خودداری و کف نفس می‌کند.

ادامه جلسه قبل

مرحوم اصفهانی، فرمود: اورع بودن اصلاً ملاک نیست. به تعبیر ما مانند حجر الی جنب الانسان است. هر وقت سید بودن، زیبا بودن، قد بلند داشتن معیار شد، اورع هم باید معیاری برای تقدم تقلید شود. اگر آنها نیست، این هم نیست.

آقای خوئی فرمود: من این را قبول ندارم در حالی ایشان در برآیند و نتیجه که اورع بودن معیار نیست، با استادشان هماهنگ‌اند اما در فرایند و استدلال موافق نیستند. ایشان فرمود: آقای اصفهانی آیا می‌توانید قسم بخورید که اورع بودن معیار نیست؟ چگونه می‌توانید قسم بخورید که بزرگانی مانند شیخ انصاری احتمال دخالت آن را داده‌اند و من دیروز اضافه کردم که اصلاً برخی مانند صاحب عروه فتوا دارند که اورع بر غیر اورع مقدم است. چگونه می‌گویید که کالحجر الی جنب الانسان است؟ بله قبول داریم که در اقوا بودن ملاک و در حجیت دخالتی ندارد.

موج اول، فرمایش محقق اصفهانی، موج دوم فرمایش آقای خوئی، موج سوم عرض ما است. عرض ما این است که ببینید اگر بنابر تصریح شما (آقای خوئی) هیچ دخالتی در اقوائیت ملاک ندارد، برای چه شرعاً احتمال دخالت آن را می‌دهید؟ مگر شارع شما حکیم نیست؟ باید به حکمت خدا هم توجه داشت و بر آن خدشه‌ای وارد نساخت. شارع حکیم چیزی را که دخالت ندارد آیا آن را دخالت می‌دهد؟ فرض کنید مثلاً مذهب دخالتی در اعتبار خبر نداشته باشد و واقعاً هم ندارد، چون شیعه داریم که دورغ می‌گوید و یهودی و مسیحی هم داریم که شاید در عمرش حاضر نیست یک دروغ هم بگوید. حالا نگوئید آن طرف کمتر است و این طرف بیشتر است که باید آمار گرفته شود. ببینید اگر یک همچون چیزی باشد چرا ما باید بگوییم خبر واحد امامی؟ برخی این را می‌گویند. اگر دخالت در ملاک ندارد، چرا قیدی می‌زنید که دخالت ندارد؟ و فرض کنید شارع شما حکیم است. در پاسخ ممکن است گفته شود؛ بالاخره ما احتمال آن را می‌دهیم. ما در پاسخ به این احتمال می‌گوییم: الاحتمال شیء لا عار له. اگر اینگونه است پس چرا اصلاً مطرح می‌کنید؟! گاهی بزرگان سخنانی را بیان می‌کنند! مثل آنکه آقای حکیم فرمود ما بنای عقلا را نمی‌دانیم و معلوم نیست. در حالی که بنای عقلا در کنار دست شما بوده و خود شما از عقلا هستید و چرا بهانه می‌گیرید؟ اصلاً از متنافیین نیست. آقای خوئی از طرفی حرف اصفهانی را قبول دارد و نمی‌تواند قبول کند اما از آن طرف می‌گوید ما احتمال می‌دهیم

(قد یحتمل) و این در حالی است که احتمال امری بی‌وجه است. ما می‌خواهیم حرف اصفهانی را زنده کنیم که زنده شد.

قرار شد آقای خوئی حرف اصفهانی را قبول نکند که شاید اورع بودن دخیل باشد. ولی می‌گوید به نظر من با وجود این احتمال من هم مانند استاد می‌گویم اورع بودن ملاک نیست. آقای خوئی خیلی عجیب است حتی اورع بودن در وقت فتوا به احتیاط بیشتر و ترس بیشتر (اتفاقاً ورع را به ترس معنا کرده‌اند و گفته‌اند ورع یعنی آدم ترسو البته نه ترسوی منفی، بلکه مثبت و خائف) هم ملاک نیست؛ ایشان برای نظر خود اینگونه دلیل بیان می‌کند:

وقتی اورع و غیر اورع داریم، فرض کنید دو مجتهد داریم که در سواد با یکدیگر برابرند اما یکی از آنها در ورع بر دیگری فضیلت دارد. آیا نظر این دو در صورت تعارض از حجیت ساقط می‌شود؟ مبنای آقای خوئی این است که اصل اولی در تعارض تساقط است. لذا ایشان می‌گوید وقتی چنین صحنه‌ای پدیدار شود (دو مجتهد برابر در سواد) اینها تعارضاً و تساقطاً، مانند دو خبر معتبر یا دو بینه که با یکدیگر تعارض می‌کنند که ساقط می‌شوند. وقتی از حجیت ساقط شدند، سراغ عقل می‌رویم، عقل می‌گوید شما نمی‌توانی امثال یقینی کنی، زیرا دو مجتهد برابر در سواد هستند که یکی می‌گوید سه تسبیحات لازم است و دیگری می‌گوید یک تسبیحات کافی است. نگوئید احتیاط می‌کنیم، فرض احتیاط را کنار بگذارید و ما می‌خواهیم در فرض تقلید پیش رویم. احتیاط که ممکن است. بعد نوبت به امثال احتمالی می‌رسد، در امثال احتمالی عقل می‌گوید اگر سوادشان برابر است، هر کدام را که می‌خواهی انتخاب کن؛ لذا اورع بودن ساقط می‌شود. این ۷ یا ۸ خط آخر برگه را با دقت مطالعه کنید، زیرا عصاره نظر آقای خوئی است و ایشان می‌خواهد از نظر استادش استفاده نکند که اورع بودن هیچ دخالتی ندارد، اما می‌خواهد از این راه وارد شود و مطلب را بیان کند.

در این موج با آقای خوئی آیا قبول کنیم یا نکنیم؟ روی برگه را نگاه کنیم:

«إن مقامنا هذا ليس من موارد دوران الامر بين التعيين و التخيير (ایشان می‌گوید مورد از امور دروان امر بین تعیین و تخیر نیست، برخلاف ایشان آقای حکیم می‌فرمود مورد از دوران امر بین تعیین و تخیر است. آقای خوئی می‌گوید آقای حکیم اشتباه کرده‌اند ایشان توضیح که چرا از مورد دوران نیست). و سره أن ما سردناه من أن المكلف لحجية يتخير بينهما لا يستند الى أن فتوائهما حجتان تخييريتان لما تقدم من انهما ساقطتان عن الحجية بالتعارض (به این خاطر که قبلاً گفتیم آنها ساقطتان عن الحجية بالتعارض) فليست هناك حجة لتكون الاورعية مرجحة لاحدهما على الاخرى (یعنی اینطور نیست که ما دو حجت داشته باشیم تا بگوییم یکی بر دیگری برتری دارد). بل يستند الى ما بيناه من أن العقل يتنزل الى الامثال الاحتمالي عند عدم تمكن المكلف من الامثال الجزمي (بلکه مدرک ما عقل است که عقل هم یتنزل به الامثال الاحتمالی با عدم تمکن از امثال جزمی. در اینجا بود که گفتیم نگوئید ما اینجا احتیاط می‌کنیم بلکه بر فرض تقلید جلو بروید. پس امثال جزمی نمی‌شود که بالاخره یک تسبیحات کافی است یا سه تا واجب است؟ دو تا مجتهد دو تا نظر دارند و سوادشان هم برابر است.) فالتخيير عقلي و من الظاهر أن العمل على طبق فتوى الاورع والعمل بفتوى غير الاورع كلاهما امثال احتمالي فلا موجب لتقدم احدهما على الآخر بوجه.»

فضلاً الان مرحله تتبع است و نظر آقایان را می‌گوییم و نظر خودمان را انشا الله بعداً بیان خواهیم کرد. اما یک چیز بگوییم که فرمایش این چند خط آقای خوئی هیچ محصلی ندارد. از من تعبدی قبول نکنید و ببینید آیا از این عبارت چیزی در می‌آید یا خیر؟ اینکه شما می‌گویید این دو تا متعارضین ساقط می‌شوند و مبنای ما این است در تعارض تساقط است، اما این مبنا هم است که اگر یکی بر دیگری ترجیح دارد مرجح ار بگیریید! مگر در اخبار نداریم؟! خود آقای خوئی می‌فرماید اگر دو خبر صحیح تعارض کردند اصل اولی بر تساقط است و اصل ثانوی بر تخییر است اگر دوشادوش هم باشند و بر تقدیم است اگر یکی بر دیگری مزیت داشته باشد. قسم آنکه باب فتوا با اخبار تفاوتی ندارد، چون ملاکاتش عقلی اس و در خبر اوری داریم. می‌دانید چه زمانی می‌توانید بگویید اوری دخالت ندارد وقتی حرف استاد خود را که دیروز رد کردید بزنید. لذا من گفتم فرمایش آقای خوئی که خواندیم بدون قبول حرف استاد و توجه به آن، محصلی ندارد. اگر فرمایش ایشان را به حرف استاد متصل کنیم که اوری بودن دخالتی ندارد و مانند زیبایی و سیادت و... می‌ماند، اگر به سخن متصل کنیم، شما حرف استاد خود را می‌زنید در حالی فرمایش ایشان را رد کردید. لذا به برگه اضافه کنید:

«و ما ذكره المحقق الخوئی لا يرجع الى شيء بعد احتمال جعل الشارع الاورعية من ملاكات الترجيح كما عليه السيد الخوئی قدس سره. نعم مع الالتزام بما ذكره شيخه المحقق تمّ الكلام (كلام تمام می‌شود و اورعیت دخالت ندارد) و انهدم اساس اعتبار الاورعية وجهاً لازماً و لكنّه ردّه.»

مسئله اول این بود اگر برابر بودند مخیر هستیم و دیدید که اختلافی است و برخی گفتند مخیر نیستید و باید احوط قولین را گرفت.

مسئله دوم این بود که اگر کسی اوری است حتماً به دنبال اوری برو. این هم که اختلافی بود که ۴ قول داشت: ۱- یکی می‌گفت حتماً برو. ۲- یکی می‌گفت اصلاً برو. ۳- یکی می‌گفت احتیاطاً برو. ۴- یکی می‌گفت اگر اوری به معنای ... همان چهار تا نظر.

ما هیچ چیز نگفتیم اگرچه در خلال بحث اشکالاتی را مطرح کردیم. آقایان اگر می‌خواهید ما فردا فرع سوم را مطرح کنیم. فرع سوم در مسئله ۱۳ نیست اما در مسئله ۳۳ است که می‌گفت اگر اوری بود، اعدل بود، ارجح بود، اولی این است که بگوییم ملاک است. مسئله ۱۳ یا مسئله ۳۳ چگونه قابل جمع است؟ چون در مسئله ۱۳ می‌گوید یختار الاورع اما در مسئله ۳۳ می‌گوید اولی و احوط و اینکه احتیاط، احتیاط واجب است یا مستحب؟ بعد چگونه قابل جمع است؟ شاید اصلاً قابل جمع نباشد. فرع چهارمی هم است که تبعیض در تقلید است که ممکن است این را اینجا بحث کنیم یا بعداً بحث کنیم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین